

### عادت می‌کنیم



«عادت می‌کنیم» داستان حادثه نیست، داستان آدم‌ها و روابط بین آنهاست. حادثه‌های کوچک و اتفاق‌های گاه‌به‌گاه را می‌شود چندین صفحه قبل از وقوعشان حدس زد. پس انتظار حادثه عجیبی را نداریم و منتظریم تا شخصیت‌های محدود داستان، چیزی برای کشف و شهود و تعمق در اختیارمان بگذارند. «عادت می‌کنیم» شرح روزمرگی‌های عادی یک زن ایرانی است. آرزو، مسئول تامین زندگی مادر و دخترش، «آیه» است. او بعد از مرگ پدر عهده‌دار اداره آژانس ملکی پدرش شده است. زنی به نام «شیرین» نیز در داستان حضور دارد که همکار آرزوست.

### برشی از کتاب

به گوشه میز تحریر نگاه کرد توی عکس. چند سال بعد از گرفتن عکس بود که دست دراز کرد طرف میز تحریر؟ از لیوان دسته‌دار خودکاری برداشت، روی تکه‌ای کاغذ نوشت «ما رفتیم»، حلقه ازدواج را از انگشت درآورد، گذاشت روی کاغذ و یک دستش، دست آیه و یک دستش چمدان از خانه بیرون رفت.

### مثل همه عصرها



«مثل همه عصرها» طرح‌های ساده‌ای است از اتفاق‌های ساده زندگی با شخصیت‌هایی که اسم ندارند و می‌توانند هر اسمی داشته باشند. کتاب نخستین مجموعه داستانی است که از زویا پیرزاد به چاپ رسیده و داستان‌هایی روان و موجز را در خود جای داده که می‌توان با صرف زمانی اندک، آنها را مطالعه کرد؛ داستان‌هایی که همگی در یک موضوع مشترک هستند: تجربه زندگی به عنوان یک زن. زویا پیرزاد در کتاب مثل همه عصرها، با نثر ساده اما تأثیرگذار خود، مخاطبان را به بطن ذهن و ضمیر شخصیت‌هایش می‌برد و تصویری جذاب و به‌یادماندنی را از زندگی کارکنرهایی بسیار ملموس و زنده ارائه می‌کند.

### برشی از کتاب:

من و درخت چنار روبه‌روی پنجره با هم دوست بودیم. درخت چنار هم مثل من از رفتن‌ها سردر نمی‌آورد. همیشه از یکدیگر می‌پرسیدیم «آدم‌ها چرا می‌روند؟ دنبال چی می‌روند؟ کجا می‌روند؟» درخت چنار می‌گفت «اگه تکه‌زمینی باشد که بشود در آن ریشه دواند، دیگر غمی نخواهد بود. از زمین می‌شود غذا گرفت و برای آب هم به گرم آسمان و جوی مجاور امید داشت.»

## راهی نو

### زویا پیرزاد در چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم روایتی دست‌اول از زندگی زنان را به نمایش می‌گذارد

#### مهرانگیز اشراقی داستان‌نویس و منتقد

زویا پیرزاد را می‌توان داستان‌نویسی معرفی کرد که نبض مخاطب را خوب می‌شناسد. گواه این مطلب هم فروش بالای کتاب‌هایش است، به‌ویژه مهم‌ترین اثرش «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» که بیش از صد بار تجدید چاپ شده است.

پیرزاد متولد ۱۳۳۱ در آبادان است. او تا پایان تحصیلاتش در خطه خوزستان ماند و پس از ازدواج به تهران نقل مکان کرد. پیرزاد فعالیت‌های ادبی خود را از تهران آغاز کرد و اگر چه بیشتر بابت داستان‌ها و رمان‌هایش شناخته می‌شود، با ترجمه داستان به جهان ادبیات ورود کرد. ترجمه دو کتاب «آلیس در سرزمین عجایب»، نوشته‌ی لوئیس کارول و مجموعه‌ای از هایکوه‌های آسیایی در کتابی تحت‌عنوان «آوای جهیدن غوک»، احتمالاً او را بر آن داشته که خود دست به قلم شود و دغدغه‌هایش را که اغلب مربوط به امور زنان است، از منظر و نگاه خود در قالب داستان به رشته تحریر درآورد.

اولین اثر تألیفی پیرزاد مجموعه داستان «مثل همه عصرها»، مشتمل بر ۱۸ داستان کوتاه در سال ۱۳۷۰ منتشر شد. در سال‌های ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷ هشت داستان کوتاه دیگر از او در قالب دو مجموعه داستان - «طعم گس خرمالو» و «یک روز مانده به عید پاک» - به چاپ رسید که از چشم نویسندگان و منتقدان ادبی دور نماند و توجه‌ها را به خود جلب کرد. پس از آن، او نوشتن مشهورترین اثرش یعنی رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» را آغاز کرد. رمان مذکور پس از ورود به دنیای ادبیات بیش از پیش توانایی پیرزاد در خلق جهان داستانی را آشکار می‌کند؛ طوری که در ۱۳۸۰ جوایزی به این اثر تعلق می‌گیرد؛ جایزه پکا که اکنون تحت‌عنوان جایزه مهرگان شناخته می‌شود، جایزه بنیاد هوشنگ گلشیری و جایزه کتاب سال ایران. علاوه بر این‌ها، تجدید چاپ‌های فراوان این اثر، خود گواهی است

بر محبوبیت آن بین مخاطبان و کتاب‌خوانان. «عادت می‌کنیم» رمان دیگر پیرزاد است که اگر چه بخت و اقبال رمان قبلی او را نداشته، اما توجه خوانندگان بسیاری را به خود جلب کرده است.

استقبال از آثار این نویسنده به خوانندگان فارسی‌زبان محدود نشده و ترجمه بیشتر آثارش به سایر زبان‌ها، از جمله فرانسوی، انگلیسی، آلمانی، ترکی، یونانی، چینی، ژاپنی، گرجی و اسلونیایی به معرفیت او در دنیا انجامیده است؛ تا به آن حد که جایزه بین‌المللی کوریه انترناسیونال (۲۰۰۹)، برای مجموعه «طعم گس خرمالو» و نیز جایزه شوالیه «ادب و هنر» فرانسه (۲۰۱۴) را از آن او کرده است.

اما چه چیزی در نوشتار این نویسنده زن ارمنی‌تبار ایرانی وجود دارد که مخاطب را چنین مسحور خود می‌کند؟ از آنجایی که دنیای زنان ناشناخته‌تر از دنیای مردان است، مسلماً نوشتارهایی که خلقیات و نگاه آنان را با زبانی ساده و صمیمی برای خواننده رمزگشایی کند، توجه مخاطب را جلب می‌کند. پیرزاد زنان داستان‌هایش را طوری می‌پروراند که خواننده با همزادپنداری با آنها، گام‌به‌گام در جهان داستان سیر می‌کند و تلخ و شیرین زندگی شخصیت‌ها را مزه‌مزه می‌کند. حسن میرعابدینی در کتاب «صدسال داستان‌نویسی»، زنان داستان‌های مجموعه «مثل همه عصرها» را چنین معرفی می‌کند: «غالباً آنها را در قاب پنجره‌ها با نگاهی نگران می‌بینیم؛ انگار در سرنوشتی قاب گرفته شده‌اند که نسل‌به‌نسل تکرار می‌شود. دختر زندگی مادر را تکرار می‌کند، با رنج و کاری افزون‌تر از او. نگرانی‌ها، دلواپسی‌ها، سرخوردگی‌های زندگی زناشویی، رنج کار اداره و خانه. اما زندگی نسل‌به‌نسل بی‌معناتر شده و حالا شادی نیست و همه دل‌زدگی و تکرار است.»

در رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» نیز زنی ایفای نقش می‌کند که پشت قاب پنجره‌ای رو به درخت کنار و گل‌های نخودی، در گردونه تکرار گرفتار آمده است. این رمان ناگفته‌هایی از ذهن یک زن روایت می‌کند که مخاطب را در

فضای داستان غرق و تا انتهای این اثر ۲۹۲ صفحه‌ای با خود همراه می‌کند. در این داستان خرگوش داستان کوتاه «قصه خرگوش و گوجه‌فرنگی» پیرزاد- اولین داستان از مجموعه داستان سه کتاب- حضور دارد و اگر چه عکسی است بر دیوار، اما خواننده در همان صفحات اولیه رمان زن آن داستان را می‌بیند که مانند خرگوش توی «سوراخ گودافتاده‌ای» اسیر روزمرگی و تکرار است؛ گردگیری می‌کند، می‌شوید، می‌پزد و هر شب آخرین نفری است که چراغ‌های خانه را خاموش می‌کند و به رختخواب می‌رود. این زن که کلاریس نام دارد، سال‌های میان‌سال را پشت سر می‌گذارد. صاحب سه فرزند است. پسر پانزده‌ساله‌اش در گیرودار تجربه عشق به جنس مخالف است و دو دختر دوقلوی کوچک‌ترش هنوز در عوالم قصه‌های شاه و پریان سیر می‌کنند. همسرش، آرتوش، پس از سال‌ها زندگی مشترک با کلاریس، اینک آسوده‌خاطر از اینکه شاهزاده خانم آرزوهایش در قصر مشترک سرش به رتق‌وفتق امور زندگی گرم است، به حرفه و کار خود در پالایشگاه آبادان می‌پردازد، روزنامه می‌خواند، شطرنج بازی می‌کند و گاه با دوستان وقت می‌گذراند و اندکی هم فعالیت‌های سیاسی دارد؛ غافل از اینکه، «ملخ‌های مهاجر» به قصر یورش برده‌اند و ستون‌هایش را به لرزه انداخته‌اند.

علت این لرزه از یک‌سو حضور کلاریس در پای سخنرانی زنی است که از «زن و آزادی» دم می‌زند؛ زنی که «هم شوهر دارد و هم سه فرزند» و هم «شینون موهایش از همه بلندتر است»، با این حال فعالیت‌هایی در اجتماع دارد که از او زنی توانمند و متفاوت از زنان دور و اطرافش ساخته است. کلاریس که حوصله هم‌نشینی با همسران فیس‌وفا داده‌ای همکاران شوهرش را ندارد، اتفاقی به سالن سخنرانی خانم نوراللهی وارد می‌شود و با گوش سپردن به سخنرانی این زن برای اولین بار از خود می‌پرسد: «من غیر از کار خانه چه کاری می‌کنم؟» او که دست‌پرورده و نسخه جوان‌تر مادری است سنتی که دستمال گردگیری از دستش زمین